محمود افشار در خاطرات مدیر مجله یغما (دنباله شماره پیش)

یغمائی، حبیب

دیگر از نویسندگان مجله مرحوم دکتر محمود افشار رحمة الله علیه است.در سال 1304 شمسی که دکتر افشار محلهء آینده را ایجاد کرد جوانی بود سی و چند ساله.تحصیل‏کرده و از اروپا آمده،خوش‏قواره و بلند اندام.منزلی داشت در اوایل‏ خیابان پهلوی سابق که محلی بسیار بابها و مرغوب بود.نویسندگان معروف آن دوره‏ از قبیل علی دشتی و یحیی دولت‏آبادی و نصر الله فلسفی و سعید نفیسی و دیگران‏ سرشب‏ها در خانه‏اش اجتماع می‏کردند و از هر در سخن می‏راندند.

مجلهء آینده سخت مورد توجه بود چون اوایل سلطنت رضاشاه بود و مطالبی‏ سیاسی را که آینده چاپ می‏کرد دیگران جسارت نداشتند که بنویسند.از مخالفین‏ جدی انتقال سلطنت از قاجاریه به پهلوی مصدق بود و علاء و دولت‏آبادی که در مجلس‏ برخلاف پهلوی نطق کردند و دکتر افشار نطق و خطابهء آنان را تمام‏وکمال در مجلهء آینده نقل کرد و یک نوع دریچهء آزادی بود که در آن زمان بسیار اهمیت داشت و کس باور نمی‏کرد که روزنامه یا مجله‏ای بتواند آن خطابه‏ها را در معرض مطالعهء عموم بگذارد و از این روی مجلهء آینده اهمیت بسیار یافت.

باید گفت که دکتر افشار به نویسندگی بیشتر شهرت داشت تا به شاعری اما چند قطعه شعر از او که در مجلهء آینده و بیشتر در مجلهء یغما چاپ شده یک نوع لطف‏ و تازگی دارد که خاص خود او است.قطعه‏ای دارد در مجلهء یغما به عنوان دختر گل‏فروش که از حیث وزن و مطلب تازه و نو است نه چون اشعار نوپردازان.باید خواند و لذت برد.

در یکی از این مجامع ادبی منزل دکتر افشار که بنده هم بودم از همگان سؤال‏ کرد که سال وفات قطران تبریزی چه تاریخی است.همه گفتند که نمی‏دانیم.با تلفون‏ از مرحوم سعید نفیسی سؤال کرد و فوری جواب شنید روی به حاضرین کرد نگه کردن عالم اندر سفیه که چه دعوی بی‏جا در ادب دارید.ادیب نفیسی است که حاضر الذهن‏ است.فلسفی به مطایبه گفت اکنون اطمینان دارید که نفیسی درست گفته و حاضران‏ از این مطایبه خندیدند.

دیگر از مندرجات مجله که دکتر افشار گویا به مسابقه گذاشته بود بهترین‏ شاعر عصر قاجار بود که حاج میرزا یحیی دولت‏آبادی قاآنی را برتر از دیگران شمرده‏ بود و دشتی سخت به او حمله کرد.دیگر مسابقه‏ای که دکتر افشار در آینده طرح‏ کرد فتح دهلی بوسیلهء نادرشاه بود که ملک الشعراء بهار قصیده‏ای معروف ساخت.

دو چیز است شایسته نزدیک من‏ رفیق جوان و رحیق کهن

من که جوان بودم و سری پرشور داشتم تمام مندرجات مجلهء آینده را در آن عصر با لذت مکرر می‏خواندم اما اکنون امان از پیری که فراموشم شده.

یک‏وقت هم دکتر افشار بنده را دعوت فرمود که با آن جناب در انتشار مجلهء آینده همکاری کنم و چون یکی از شرایط او این بود که مجلهء یغما را تعطیل کنم و نپذیرفتم آن همکاری عملی نشد.دکتر افشار با سید حسن تقی‏زاده دوست بود و در طول عمر با مرحوم تقی‏زاده آمیزش و حشر داشت.عکس‏هایی از او با تقی‏زاده در مجلهء یغما چاپ کرده‏ام که یادگاری ازآن‏روزگاران است و نمی‏دانم چه شماره است.

دکتر افشار به ترویج زبان فارسی سخت علاقمند بود و با افغانستان دوستی‏ می‏ورزید که زبان رسمی‏شان فارسی باشد و هرکس تألیفات دکتر را در این اواخر دیده باشد شوروشوق او را که به نظم‏ونثر ادا کرده است درک می‏تواند کرد.

من حق ندارم در موضوعی که نمی‏دانم خبری بدهم اما شنیده‏هایم از این قرار است: پدر دکتر محمود افشار در یزد و عمویش در هند تجارتی عظیم داشته‏اند.محمود هم‏ در پی علم‏وادب گام برداشت و هم ثروت موروثی را نگاهبانی کرد و بر آن افزود. از جمله املاکش اراضی وسیعی است در جنوب حضرت عبد العظیم که من خود در سی‏چهل سال پیش روی که رعایا شخم می‏زدند و زراعت می‏کردند با مرحوم اللهیار صالح به آنجا رفته بودم.

دکتر افشار جز آثار ادبی از نظم و نثر،املاک خود را وقف دانشگاه و کتابخانه‏ کرده که همگان می‏دانند و روزی که دربارهء موقوفهء خود با بنده مشورت می‏فرمود موافق نبودم و اکنون هم با این‏که هیچ مربوط به من نیست موافقت ندارم و معتقد بودم که دکتر افشار خدمات اوقافی خود را می‏یابد در حدود یزد تعهد فرماید چون‏ در مرکز ایران دولت باید امرو خیریه را از هر نوع متعهد باشد.

در این‏که دکتر افشار مردی خیر و فکرو و نیک‏فطرت بود جای هیچ شک‏وشبهه‏ نیست اختیار اموال خود را داشته و هرگونه به مصلحت دنیا و آخرت خود دانسته صرف‏ فرموده است و مرا و غیر را که هیچ بلکه فرزندان او را هم حق چون‏وچرا نیست. عاش سعیدا و مات سعیدا.

داستانی کوتاه از مرحوم علی محمد عامری استاد دانشگاه به یاد دارم که شکسته‏ بسته می‏آورم که از نجابت و بخشش و انسانیت دکتر افشار حکایت می‏کند.عامری گفت:ما معلمین در سال 1323 چند ماه حقوق نگرفته بودیم و سخت در مضیقه بودیم. رئیس حسابداری به حرف ما گوش نمی‏داد.یک روز به هیأت اجتماع به دفتر معاون‏ وزارت که دکتر محمود افشار بود رفتیم و شکایت کردیم.معاون رئیس حسابداری را احضار فرمود و با ملایمت به او گفت چرا بدهی خود را به معلمین نمی‏دهید.رئیس‏ حسابداری با دفتر و اوراقی که با خود آورده بود به عرض رسانید که پولی موجود نیست.آقای معاون چکی از خود به مبلغی بیش از یکصد هزار تومان به رئیس‏ حسابداری داد که وصل کند و به ما معلمین بدهد و بعد که پول دولت آماده شد مسترد دارد و معلمین خوشحال و دعاگو از دفتر معاون بیرون شدیم.این هم داستانی‏ بود از رادمردی و بزرگواری مرحوم دکتر افشار که از قول مرحوم عامری که از ثقاة قوم است یاد کردم.

خداوند تبارک و تعالی این بزرگان را که نظیرشان کم خواهد بود در اعلی‏ علیین جای دهاد.

درگذشت حبیب یغمائی

خاطرات یغمائی دربارهء دکتر افشار واپسین نوشتهء اوست.یغمائی چند روز پس ازین نوشته بیهوش شد و بیست روزی در بستر بیماری در افتاد و نیمه‏جان بود تا اینکه در پگاه بامداد روز 24 اردیبهشت 1363 درگذشت‏ و پیکرش چنانکه می‏خواست در نمکزار زادگاهش(خور) به خاک سپرده شد.

«آینده»در شمارهء آینده سوکنامه‏ای دربارهء یغمائی‏ خواهد داشت.

برای او آرامی و شادی روان از پروردگار خواستاریم.